



آیا بازی کردن شخصیتی با لایه‌های به‌ظاهر بی‌پایان برای کشف کردن، جایی که هرچقدر هم عمیق می‌شوید هرگز به لایه‌هایی نمی‌رسید، چالش برانگیز است یا لذت‌بخش؟

به‌نظرم بیشتر جالب است. همیشه چیزی وجود دارد که بخواهی کشف‌اش کنی. شما این کار را در زمان واقعی با مخاطبان انجام می‌دهید که این نکته جذاب آن است؛ زیرا چیزهای زیادی برای کاوش وجود دارد و همیشه کارهای بیشتری است که باید انجام دهید. این طور است که بعد از کشف یک لایه با خودت می‌گویی: «چه اتفاقی خواهد افتاد؟» شاید مخاطبان مدتی از این شکل از داستان سرایی عقب بمانند، اما بعد به آن می‌رسند و می‌گویند: «خب، لعنتی، حالا چه اتفاقی می‌افتد؟»، سپس ممکن است حتی از شخصیت اصلی هم پیشی بگیرند. این همیشه یکی از چالش‌هاست. نوشتن از آنجا شروع می‌شود، سپس شما یک بازیگر عالی دارید که به پشتیبانی از همه آن داستان سرایی کمک و آن را به یک تجربه ارزشمند تبدیل می‌کند.

احساس می‌کنید که چقدر شخصیت شهردار را بهتر می‌شناسید؟ فکر می‌کنید او را حالا بهتر از زمانی که شروع کردید، می‌شناسید؟

قطعاً همین طور است. تو کم‌کم درباره جهان داستان و پیشینه شخصیت‌ها یاد می‌گیری. همچنین شناخت شخصیت به شما اعتمادبه‌نفس واقعی می‌دهد تا آن را خوب در بیآوری. خوب است که اطلاعات داستان را بدانید و اینکه چطور آنها را به چالش بکشید. چیزهای زیادی است که باید درباره‌اش یاد بگیرید. از کوتاه‌گویی دیالوگ‌های زندان و اینکه همه این چیزها چه معنایی دارد، زیرا خیلی فی‌البداهه و عامیانه است. فهمیدن این چیزها در ابتدا سخت است و ممکن است مخاطب کمی عقب بیفتد. اما هر قدر ما آن را بفهمیم و نشان دهیم، بعد فهم چیزی که درباره‌اش داریم صحبت می‌کنیم، آسان‌تر می‌شود. تیلور شرایدن باور دارد، این گونه است که حقیقت را بدون ایجاد محدودیت بیان می‌کنیم. هر جزئیاتی که در فیلم هست، هدفی دارد. ما روی سکانس

مرگ به دلیلی تمرکز می‌کنیم؛ چراکه آن بخشی از دنیایی است که به تصویر می‌کشیم. شما آن را فقط ماس‌ت‌مالی نمی‌کنید. در اتفاقی می‌نشینی و تماشايش می‌کنی و کل فرآیند یک چیز را نشان می‌دهی. همین‌هاست که شما را در دنیای فیلم غوطه‌ور می‌کند. نوشته تیلور شرایدن بی‌تعارف صادقانه، گاهی پرتش، ناراحت‌کننده و حتی طنزآمیز است؛ اما همیشه جسورانه است.

وقتی کسی مثل تیلور شرایدن که اعتماد شما را جلب کرده است، اگر پروژه دیگری به شما پیشنهاد دهد، فوراً قبول می‌کنید یا اینکه می‌خواهید قبل از انجام آن را بخوانید؟ آیا می‌خواهید حداقل وانمود کنید که اول آن را می‌خوانید تا فکر نکنید خیلی مشتاقید؟ چطور در موردش قضاوت می‌کنید؟

این در مورد درک سریع داستان است. وقتی درباره‌اش سوالی داشته باشی، او به‌سرعت با جزئیات درباره داستان توضیح می‌دهد و تصویر واضحی را ترسیم می‌کند. من سبک نوشتن‌اش را خوب می‌شناسم. به‌عنوان یک دوست، خیلی خوب او را می‌شناسم، ضمن اینکه باهم کار کرده‌ایم. بدون خواندن یک کلمه، به او اعتماد کردم و پذیرفتم. او از انتظارات من برای این پروژه فراتر رفته است.

یکی از شخصیت‌های این فیلم چیزی می‌گوید و از زمانی که این فیلم را تماشا کردم واقعاً در ذهنم مانده است. او می‌گوید: «متولد می‌شوی، رنج می‌کنی، می‌میری»، که به‌نظر می‌رسد یک جمله مناسب است، به‌خصوص در شهری که اساساً توسط یک زندان احاطه شده است. آیا این فضایی از کل سریال را ارائه می‌دهد؟

به‌نوعی بله. اگر کور باشی، رنج و مرگ را تجربه می‌کنی. تیلور این اظهارنظر یک خطی را در تمام نوشته‌هایش درباره رنج دارد. رنج کشیدن چیز خوبی است. او معتقد است که رنج، چه از طریق شخصیت‌ها و چه از طریق اعمال، می‌تواند منجر به تغییر دیدگاه برای مخاطب شود. در اینجا است که موضوعات شروع به برجسته‌شدن می‌کنند. اگر همه ما در حال تکرار کار

بیهوده‌ای هستیم و در وضعیتی نامطمئن، این موضوعی است که می‌توانست موضوعی تکراری در سریال باشد. اما در کنار آن سریال به برخی مسائل اجتماعی، نژادپرستی و نابرابری‌های مختلف که در سیستم زندان رخ می‌دهد حمله می‌کند. چیزهای مختلف زیادی وجود خواهد داشت که در سراسر این موضوعات لایه‌بندی می‌شود، سپس راه‌حل‌هایی برای آنها ارائه می‌شود.

شهردار کینگزتون» داستانی است که در آن استمرار را می‌بینید؟ آیا درباره اینکه چطور می‌توانید به کشف این شخصیت و این خانواده در این شهر ادامه دهید، مکالماتی داشته‌اید؟

بله. تیلور همه آن‌ها را در ذهنش دارد. او کسی است که مسئول آن سفر است. مطمئنم که هفت فصل آن را در ذهنش دارد. این‌چطور پیش می‌رود، نمی‌دانم. اما بله. ما در طول زمان درباره موضوعات مختلف وارد کردن شخصیت‌های جدید و داستان‌های متفاوت به سریال صحبت کردیم. اما فعلاً باید این فصلی که در آن هستیم را تمام کنیم و این چیزی است که اکنون باید بر آن تمرکز کرد.

شما این تجارت خانوادگی را چطور می‌بینید؟ آیا مایک مک لاسکی را به‌عنوان یک مجرم می‌بینید؟ آیا خودش هم باور دارد که خط قرمزی وجود دارد که او هرگز از آن عبور نخواهد کرد یا اینکه این خط مبهم می‌شود؟

این مرکز به‌عنوان یک مرکز خدمات، به‌عنوان مدافع زندانیان شروع می‌شود اما همچنین نیازمند درک سایر نقش‌ها و سیستم زندان است و پیچیدگی‌های زندان و حبس را روشن می‌کند. این سریال به بررسی طیف‌های مختلف خاکستری می‌پردازد و هیچ چیز سیاه و سفید نیست. قدرت و تأثیر شخصیت اصلی از تجربه و ارتباطات او در داخل سیستم زندان نشأت می‌گیرد. او روابط با زندانیان، رهبران و نگاهبانان را برای حفظ صلح دنبال می‌کند، اما خطوط بین درست و غلط می‌تواند محو شود و یک تجربه تماشایی هیجان‌انگیز ایجاد کند.

در مورد شما چطور؟ چه چیزی شما را دقیقاً به نقش یان فرگوسن کشاند؟

خب، من سریال را طوری ساختم که انگار جذب آن نشده بودم، چون سریال مثل خود من بود و اینکه چرا آن را خیلی دوست داشتم؛ چون براساس شخصیت‌هایی بود که با آن‌ها بزرگ شده بودم و افرادی که می‌شناختم‌شان که یکی از آن‌ها یان گودفلو بود. او یکی از دوستان خوب من بود که خیلی زود درگذشت. او وقتی ۲۷ ساله بود، خودکشی کرد. آدم‌بازهای بود. من بخش‌هایی از شخصیت‌اش را انتخاب کردم، او بی‌نهایت بازمه، مثبت و نترس بود و سعی کردم تا حد زیادی به این شخصیت وفادار بمانم. این نقش به شخصیت زن می‌آمد و خود او هم افرادی شبیه او را می‌شناخت. او دوستی دارد که خیلی شبیه شخصیت یان در زندگی واقعی بود. پس می‌توان گفت که این سریال براساس آدم‌های واقعی در تجربیات زندگی خودمان بود. هدف این بود که واقعیت احساسی را به شیوه‌ای صادقانه، بازمه و گاهی سیاه به تصویر بکشیم. سابقه‌ام در کار کردن در بیمارستان کودکان برای پنج‌سال، تجربیاتی ارزشمند به من داد که از آن‌ها هم در فیلم بهره بردم.

با نگاهی به مشاغل مختلفی که داشتید شما از موسیقی تا بازیگری و خلق مشترک یک سریال را تجربه کرده‌اید. ارزشمندترین جنبه سفر شما چه بوده است؟

فقط توانایی داشتن یک رابطه عالی با همسرم میدوری. این واقعاً چیزی است که به‌طور حرفه‌ای در مورد آن صحبت نمی‌شود، اما واقعاً به من اجازه می‌دهد اشتیاقم را برای خلق هنری بدون کشمکش دنبال کنم. سفری که طی کرده‌ام و جایی که امروز به آن رسیده‌ام، پر از چالش‌ها و پله‌های ترقی بوده است؛ اما به پایان رساندن فصلی با معنا مانند این، با حمایت دوستان و همکاران واقعاً ارزشمند است. برنده‌شدن از نظر احساس و خلاقیت و مستحکم‌شدن روابط با دیگران چیزی است که در نهایت واقعاً اهمیت دارد.

آینده «شهردار کینگزتون» را چگونه می‌بینید؟ می‌توانید اشاراتی درباره مسیر یا موضوعی که برای فصل‌های آینده در نظر دارید، بگویید؟

ما می‌خواهیم فیلمنامه‌ها معنا دار، دارای طنز و تأثیرگذار باشند. با نگاهی به آینده، ما برنامه‌های هیجان‌انگیزی برای فصل‌های چهار و پنج با تیلور شرایدن داریم که از قبل یک پایان انفجاری برای فصل هفتم متصور است. خلاقیت شرایدن، یک هدیه واقعی برای سریال است.

منبع: هالیوود ریپورتر

پایان یک دوران...

بررسی بیست‌مین دوره حراج تهران



ندا زنگینه

خبرنگار تجسمی

در شبی که مردم برای انتخاب رئیس‌جمهور منتخب برای ۴ سال آینده کشور پای صندوق‌های رأی آمدند، چکش حراج تهران برای فروش آثار هنری هنرمندان کوبیده می‌شد. در شبی که مسعود پزشکیان یک قدم به پاستور نزدیک‌تر می‌شد، «پایان یک دوران» به روایت آیدین آغداشلو، رکورد فروش بیست‌مین دوره حراج تهران را از آن خود کرد. در تابلوی دو لته‌ای «پایان یک دوران»، دو پرتره از شخصیت‌های سلطنتی عصر اولیه قاجار دیده می‌شود. یکی فتحعلی‌شاه که تلاش کرد پادشاهی مقتدر قاجاری را به‌واسطه ساختن پیکره‌های درباری از خود توسط هنرمندان بزرگی چون میرزاآبای و مهرعلی و با صدور آن‌ها به دیگر کشورها جهانی کند، دیگری پیکره زنی جوان با چشمانی مخمور، ابروانی پیوسته و لبانی غنچه که تمثیلی از معشوق است. معشوقی که در عین زیبایی، یک پارگی روی سینه دارد. پارگی‌ای که به‌نوعی معنا را دچار تغییر کرده و موجودیت واقعی او را زیر سوال برده است.

یکی از نکات قابل توجه این دوره این است که حسین پاکدل که چندین دوره اجرای حراج تهران را برعهده داشت، در این دوره جای خود را به شهریار ربانی داد تا پس از رضا کیانیان و حسین پاکدل، سومین فردی باشد که آثار هنری حراج تهران را چکش زده است. همچنین در این دوره نام سهراب سپهری که فروش آثارش در حراج‌های پیشین جزو بالاترین قیمت‌ها بود، خالی بود. هنرمندی که یکی از تابلوهای مجموعه درختان او در دوره قبل به مبلغ ۲۰ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان فروخته شده بود.

حراج تهران که از سال ۱۳۹۱ کار خود را شروع کرد شامگاه جمعه ۱۵ تیرماه با ارائه آثار هنرمندان مدرن و معاصر ایران با فروش ۱۹۰ میلیارد و ۴۷۶ میلیون تومانی به کار خود پایان داد. در بیست‌مین دوره حراج تهران ۱۱۵ اثر از ۱۱ هنرمند شامل ۹۹ نقاشی، ۱۲ مجسمه و ۴ عکس ارائه شد. اما نوزدهمین دوره این رویداد که به فروش آثار کلاسیک و مدرن معاصر ایران اختصاص داشت، به جمع فروش ۲۴۱ میلیارد و ۷۲۰ میلیون تومان دست پیدا کرد.

همواره اعداد، ارقام و رکوردهایی که در حراج تهران جابه‌جا می‌شوند یکی از بحث‌برانگیزترین مباحث و نقل محافل هنری و گاهی عموم مردم می‌شود. در این دوره نیز تابلوی «پایان یک دوران» از آیدین آغداشلو به مبلغ ۱۲ میلیارد و ۳۲۰ میلیون، رکورد این دوره را به خود اختصاص داد. پس از آن تابلوی «شماره‌های سیاه روی سفید» فرهاد مشیری ۱۱ میلیارد و ۲۲۰ میلیون تومان و نقاشی خطی از محمد احصایی به قیمت ۱۱ میلیارد تومان در جایگاه دوم و سوم رکورد داران این دوره حراج قرار گرفتند. همچنین تابلوی «شکار باران» رضا درخشانی ۹ میلیارد و ۲۴۰ میلیون، نقاشی از سیراک ملکونیان ۷ میلیارد و ۴۰ میلیون، اثری از حسین زنده‌رودی ۶ میلیارد و ۸۲۰ میلیون، تابلویی از فریده لاشایی ۶ میلیارد و ۸۲۰ میلیون، مجسمه‌ای از ژازه تباتبایی ۶ میلیارد و ۸۲۰، نقاشی‌ای از ابوالقاسم سعیدی ۶ میلیارد و ۶۰۰ میلیون، اثری از زوی. کامی ۶ میلیارد و ۶۰۰ میلیون، تابلویی از شهریار احمدی به مبلغ ۶ میلیارد و ۶۰۰ میلیون و اثری از کوروش شیشه‌گران ۵ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان، آثاری بودند که بالای ۵ میلیارد تومان به فروش رسیدند.

در این دوره از حراج نیز تمام آثار خواهان نداشتند و ۸ اثر از محسن وزیری مقدم، قاسم حاجی‌زاده، فریده لاشایی، گارنیک درهاکویپان، بهمن جلالی، حجت شکبیا، صادق تیرافکن و عباس رستمیان نیز خریداری نداشتند.

